

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | مسجد حکیم اصفهان





مجموعه یک سردار ۱ (آرامش یک سردار)

حسین حمیدی



انستات
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
و بررسی بسترهای دیجیتال





— خرید برخط از —
WWW.BOOKISF.IR

مجموعه یک سردار ۱ (آرامش یک سردار)

(آشنایی با ویژگیهای اخلاقی سردار شهید قاسم سلیمانی)

حسین حمیدی

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان

گرافیک و جلد: ؟؟

چاپ و صحافی: پارسیان تکثیر

نوبت چاپ: ؟؟

شمارگان: ؟؟ نسخه

قیمت: ؟؟ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۸۸۵-۵

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان می باشد.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

???

Hossein Hamidi

Publisher: Sazman Shahrdari

Graphic & Cover: ??

Firest Published: ??

Price: ?? €

ISBN: 978-600-132-885-5



BOOKISF 

BOOKISF 

BOOKISF 

نشانی ناشر: خیابان علامه امینی، مجموعه اداری امیرکبیر
ساختمان سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

فروشگاه: اصفهان، خیابان باغ گلدهسته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
WWW.BOOKISF.IR فروشگاه اینترنتی:
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

اشاره

در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، جوانی از خطه کرمان در دل کویر، به جمع رزمندگان دفاع مقدس پیوست و از خود رشادت‌های شجاعانه‌ای نشان داد. این جوان مؤمن پس از چهل سال آنچنان خوش درخشید که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب درباره او فرمود: «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز بنگریم.»

به درستی که هرگاه انسان از مدار فردیت خویش خارج شود و دایره وجودش آنقدر گسترش یابد که تنها خدا را محور عالم وجود دریابد، پا در مسیر کمال می‌گذارد و به معنای واقعی کلمه تبدیل به یک مکتب می‌شود. آنگاه منظومه‌ای



یك سردار

آرامش



منسجم و جامع، متشکل از اجزای یک شخصیت رشد یافته در زمینه‌های گوناگون در او شکل می‌گیرد تا او به عنوان یک مدرسه درس آموز رخ نماید.

ویژگی‌های کم‌نظیر حاج قاسم سلیمانی آنقدر تکامل یافته بود که دوست و دشمن را ناخودآگاه به شگفتی وامیداشت و همین امر باعث شد تا ملت ایران در تشییع جنازه ایشان با حضور بیست میلیونی خود، به احترامش بایستد و تمام قامت بگیرد.

مجموعه «یک سردار» مجموعه کتابی مشتمل بر داستانهای کوتاه در ۱۰ جلد است که به بیان خاطرات زندگی این سردار رشید اسلام می‌پردازد تا نسل نوجوان و جوان جامعه دریابند که چه فرآیندی در زندگی یک انسان طی می‌شود تا او را در قامت یک مکتب، فرازند نماید؟ و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که یک انسان به تنهایی یک مدرسه درس آموز می‌شود؟



يك سردار

آرامش





بعد از مرحله اول عملیات بیت المقدس، حاج قاسم را دیدم که برای تقویت روحیه بچه‌ها و شناسایی منطقه جهت مرحله دوم عملیات آمده بود. بعضی‌ها به شدت منطقه را زیر آتش گرفته بودند که ناگهان یکی از خمپاره‌ها کنار خودروی حاج قاسم به زمین خورد. برای لحظاتی نفس‌ها در سینه حبس شد. به لطف الهی به خیر گذشته بود، اما چند ترکش به بدن و پای حاج قاسم اصابت کرده بود. خودرو به راه خود ادامه داد. ما با موتور دنبال آن رفتیم تا به اورژانس صحرایی رسیدیم. حاجی با زحمت از خودرو پیاده شد. رفتیم که زیر بازوی حاجی را بگیریم تا احساس درد کمتری بکند، اما در آن حال که ضعف بر بدنش چیره شده بود، اشاره کرد که با پای خود می‌رود تا در روحیه رزمندگان اندک بازتاب منفی نداشته باشد.



يك سردار

آرامش





عملیات رمضان، اولین عملیاتی بود که با عدم موفقیت روبرو شد. فرماندهان از این موضوع ناراحت بودند. وضع به گونه‌ای شد که آقای محسن رضایی، فرمانده کل سپاه، در جمع فرماندهان قرارگاه کربلا اعلام کرد: چراغها را خاموش می‌کنیم. هریک از فرماندهان که نمی‌توانند بمانند، بروند! در آن جلسه، اولین فرماندهی که برای تجدید پیمان صحبت کرد، حاج قاسم سلیمانی بود. گفت: «برادر محسن، ما که آمده‌ایم، از همه چیز گذشته‌ایم. زندگی‌مان را برای این جنگ گذاشته‌ایم، تا آخرین لحظه هم، پای کار هستیم.» از همان روزها آرامش قابل توجهی داشت.





يك سردار

آرامش





یک روز صبح بعد از این که نماز را خواندیم، حاجی گفت: «بیا برویم خناسر.» با تعجب گفتم: خناسر؟! داعش هنوز آنجا است! نصف این منطقه دست ماست و نصف دیگرش دست دشمن. به هر حال سوار ماشین شدیم و دو نفری راه افتادیم. با این که بچه‌های حشد الشعبی آنجا را گرفته بودند، اما هنوز از این طرف و آن طرف تیرشلیک می‌شد و هیچ حساب و کتابی هم نداشت. حاج قاسم بدون کوچکترین اعتنایی به این تیرهای سرگردان، با بچه‌های حشد الشعبی خوش و بش کرد و خدا قوت گفت. حضور ایشان در آن بحبوحه جنگ، چنان انرژی‌ای به نیروهای حشد الشعبی داد که قابل وصف نیست.





يك سردار

آرامش





در جریان عملیات آزادسازی تکریت حاج قاسم برای بازدید از خط در منطقه حضور پیدا کرد و هدایت عملیات را برعهده گرفت. نیروهای عراقی متوجه حضور او شدند. انبوهی از نیروها با ماشین، موتور و پیاده خودشان را رساندند. این تجمع نفرات، باعث هوشیاری داعش شد. در فاصله بسیار کم داعش اقدام به فرستادن یک خودروی انتحاری کرد. یک مورد آمریکایی با وزنی حدود ۳ تن. دور تا دورش هم ورقهای فولادی که هیچ سلاحی به آن کارگر نبود. هرچه گلوله به سمت ماشین شلیک می‌کردند، کمانه می‌کرد. ماشین به صد و پنجاه متری حاج قاسم رسید. درست در همین لحظه یک هلیکوپتر عراقی که از طریق بیسیم مطلع شده بود در آسمان منطقه ظاهر شد و با موشک خودروی انتحاری داعش را هدف قرار داد و منفجرش کرد.





يك سردار

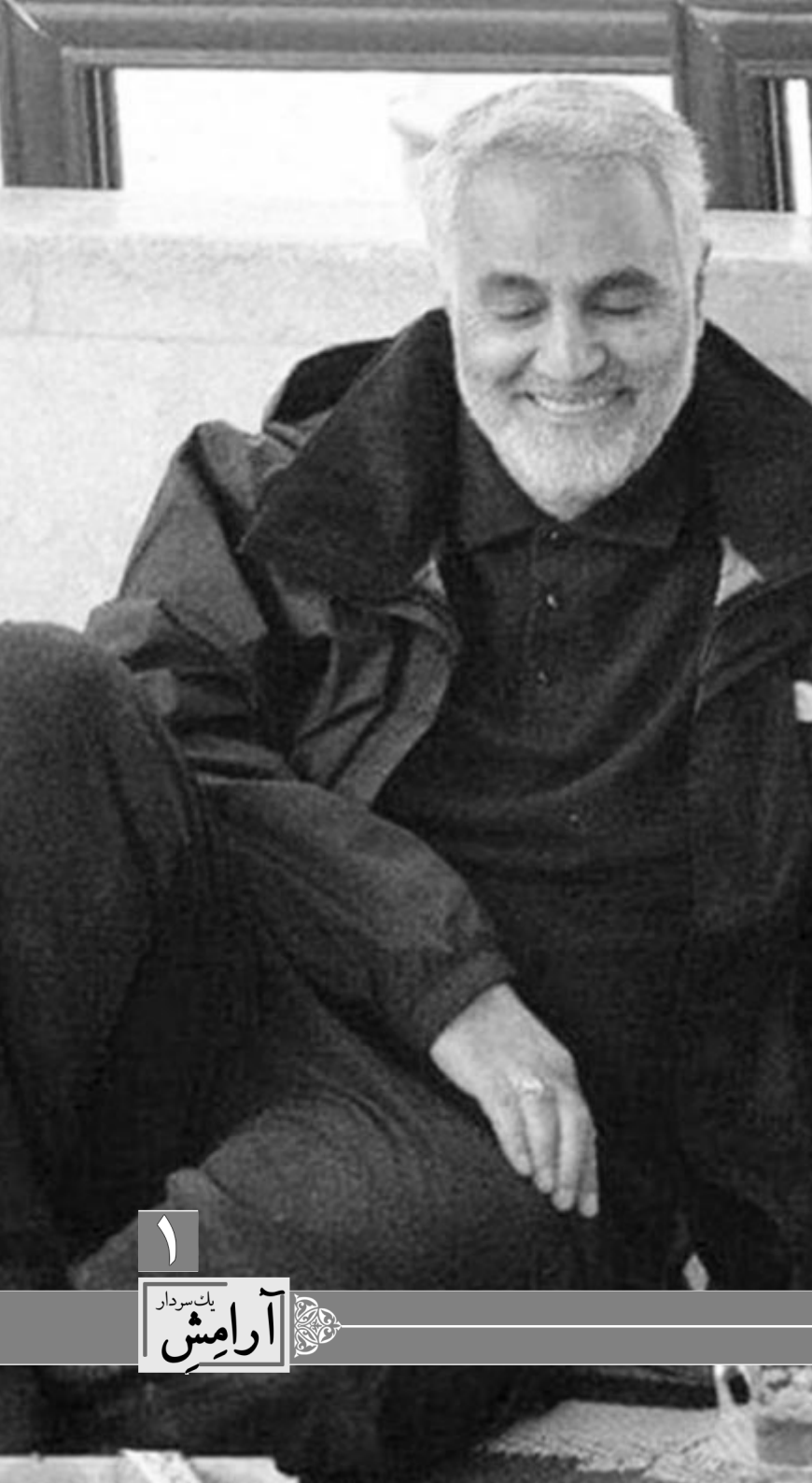
آرامش





سال ۱۳۹۳ با خبر شدیم نیروهای داعش قصد دارند تعدادی از زائران ایرانی را در نزدیکی کربلا گروگان بگیرند. به دلیل این که مسئله مهمی بود، موضوع را سریعاً به اطلاع حاج قاسم رساندیم. ایشان بدون فوت وقت بیست نفر از نیروهای زبده‌اش را مأمور کرد بر سر راه داعشی‌ها کمین بگذارند. نیروهای ایشان نزدیک نیم ساعت با داعش درگیر شدند. تمام داعشی‌ها کشته شده بودند؛ به جز یک نفر که آن هم به اسارت درآمده بود. آن روز حاجی کت و شلوار پوشیده بود. او وقتی با اسیر داعشی روبرو شد، به اسیر گفت: «همانطور که می‌بینی لباس من برای جنگ نیست. وای به حالتان اگر فرماندهام دستور بدهد و لباس نظامی بپوشم!»





يك سردار

آرامش





همراه حاج قاسم در منطقه‌ای در سوریه بودیم که محل خطرناکی هم بود. حاجی می‌خواست با دوربین دید بزند. من یک بلوک که سوراخ داشت را بلند کردم گذاشتم بالای دیوار که دوربین حاجی را استتار کند. به محض اینکه بلوک را روی دیوار گذاشتم، تک تیرانداز بلوک را هدف قرارداد و طوری زد که خرد شد و تکه‌هایش روی سرو صورت‌مان ریخت. حاج قاسم کمی از آنجا فاصله گرفت. وقتی دوباره رفت با دوربین دید بزند این بار گلوله از کنار گوشش رد شد و روی دیوار نشست. حاجی اما انگار آب از آب تکان نخورده است. مصمم بود کارش را انجام دهد.





يك سردار

آرامش





رئیس سرفرماندهی مشترک عملیات ویژه ایالات متحده می‌گوید: «من از چیزهایی که مشاهده کردم، می‌توانم بگویم که او بهترین کسی است که آنها دارند. ما زمانی که برای مقابله با ایرانی‌ها تلاش می‌کردیم، سلیمانی را مورد بررسی قرار دادیم. او را زیر نظر گرفتم. او وقتی در میدان جنگ است، بسیار کاریزماتیک است و در محیط‌های مختلفی عملیات داشته که هیچ ژنرال آمریکایی با هرمیزان آزادی عملی، نداشته است. او کارهایش را با آرامش و اثربخشی فوق‌العاده انجام می‌دهد.»





يك سردار

آرامش





یکی از منتقدان سینما نقل می‌کند: روزی یکی از دوستانم را دیدم که دنبال چند رمان از جمله رمان "ریشه‌ها" می‌گردد. به او گفتم: این کتابها را برای چه کسی می‌خواهید؟ در جواب گفت: می‌خواهم بفرستم سوریه برای حاج قاسم. تعجب کردم از این که یک فرمانده نظامی با چه آرامشی، در شرایط سخت جنگی، خود را مقید به خواندن رمان می‌کند؟





يك سردار

آرامش





در آن دیدار آخر به حاج قاسم گفتم: حاجی رسانه‌های آمریکایی شدید روی شما تمرکز کرده‌اند. بعد یکی از مهمترین مجله‌های آمریکایی رانشانش دادم که تصویرروی جلد، عکس حاج قاسم بود؛ با تیتر «سردار بی جایگزین». به حاجی گفتم: برخی دوستان ما که ایالات متحده را خوب می‌شناسند، می‌گویند این مقدار تمرکز رسانه‌ای، مقدمات ترور است. باید محتاط باشید. خندید و گفت: «چه خوب! این آرزوی من است.»





يك سردار
آرامش





حاج قاسم در عبادت کمتر همانندی داشت. ساعت سه بامداد به برادر خانمش محمود نامجو گفته بود برویم گلزار شهدا. حاجی در قسمت تاریک گلزار به نماز ایستاده بود. محمود می‌گوید: دیدم پیرزنی در آن وقت شب به سمت ما می‌آید و کمک مالی می‌خواهد. برای احتیاط به او گفتم: جلونیا. داخل جیبم پنجاه هزار تومان پول داشتم که کسی از آن خبر نداشت، اما آن را به پیرزن هم ندادم. نماز حاجی که تمام شد، گفت: «محمود، پنجاه هزار تومان را به او بده.»





يك سردار

آرامش





داشتیم می‌رفتیم مأموریت. در فرودگاه شلوغی جمعیت را که دیدم، دویدم جلوی حاجی. گفتم: صبر کنید کمی خلوت بشود، بعد بروید. راهش را گرفت و رفت میان مردم. انگار نه انگار که ممکن است خطری تهدیدش کند. کار یکبار و دوبارش که نبود. یادم هست وقتی خواهش کردم از در دیگرگیت فرودگاه برود، با آرامش خاصی گفت: «من هم مثل همه مردمم.» مثل همه مردم داخل صف ایستاد، مثل همه مردم با صف جلورفت و مثل همه مردم از گیت رد شد.





زبان من با کار پر حجم و با کیفیت
صداست می آید.

استند، دلهایان پاک
ی و مغزهایان فعال
آید، همه اینها را
شرط اصلی اسم
بی بسازید.



یک سردار

آرامش





حاجی گفت امشب عازم عراق هستم. دلمان به شور افتاد. گفتیم: اوضاع عراق خوب نیست. لبخندی زد و گفت: «می‌ترسید شهید بشوم؟» هرکس چیزی گفت. یکی گفت: شهادت که افتخار است، رفتن شما برای ما فاجعه خواهد بود. دیگری گفت: حاجی هنوز ما با شما خیلی کار داریم. تک تکمان را از نظر گذراند. آرام و شمرده گفت: «میوه وقتی می‌رسد، باغبان باید بچیندش. میوه رسیده اگر روی درخت بماند، پوسیده می‌شود.» با انگشت به بعضی‌ها اشاره کرد و گفت: «این آقا هم رسیده است، ایشان هم رسیده است.» ساعت ۱۲ شب هواپیما از زمین کنده شد. دو ساعت بعد خبر رسید که باغبان میوه رسیده را چیده است.





يك سردار

آرامش





کلافه شده بودم. رفتم پیش حاجی. گزارش طرف را دادم. گفتم: «فلانی کارهای اشتباهش تمامی ندارد. پشت سرهم دارد تکرار می‌کند.» ساکت بود. در جوابم فقط یک جمله گفت: «یک درصد احتمال می‌دهی در این مسیر بماند و خوب بشود؟» به فکر فرو رفتم. جواب دادم: بله. مهربانانه نگاهم کرد و گفت: «پس دیگر چیزی در موردش نگوا!» آرام گرفتم.





يك سردار
آرامش





در دیرالزور، نیروهای فاطمیون، جلوتر از من وارد عمل شده بودند. آنها را گم کرده بودم. منطقه وسیعی بود. دیدم یک وانت دو کابینه ایستاده است. عصبی بودم. به راننده پرخاش کردم. شنیدم یک نفر از کابین عقب می‌گوید: «آرام باش، چه خبر است؟» نگاه کردم، دیدم حاج قاسم است؛ دارد می‌خندد، گفت: «نگران نباش، همین مسیر را ادامه بدهی، می‌رسی به نیروهایت.» در بحبوحه عملیات که مشخص نبود دشمن کجاست، او آرامش داشت.





يك سردار

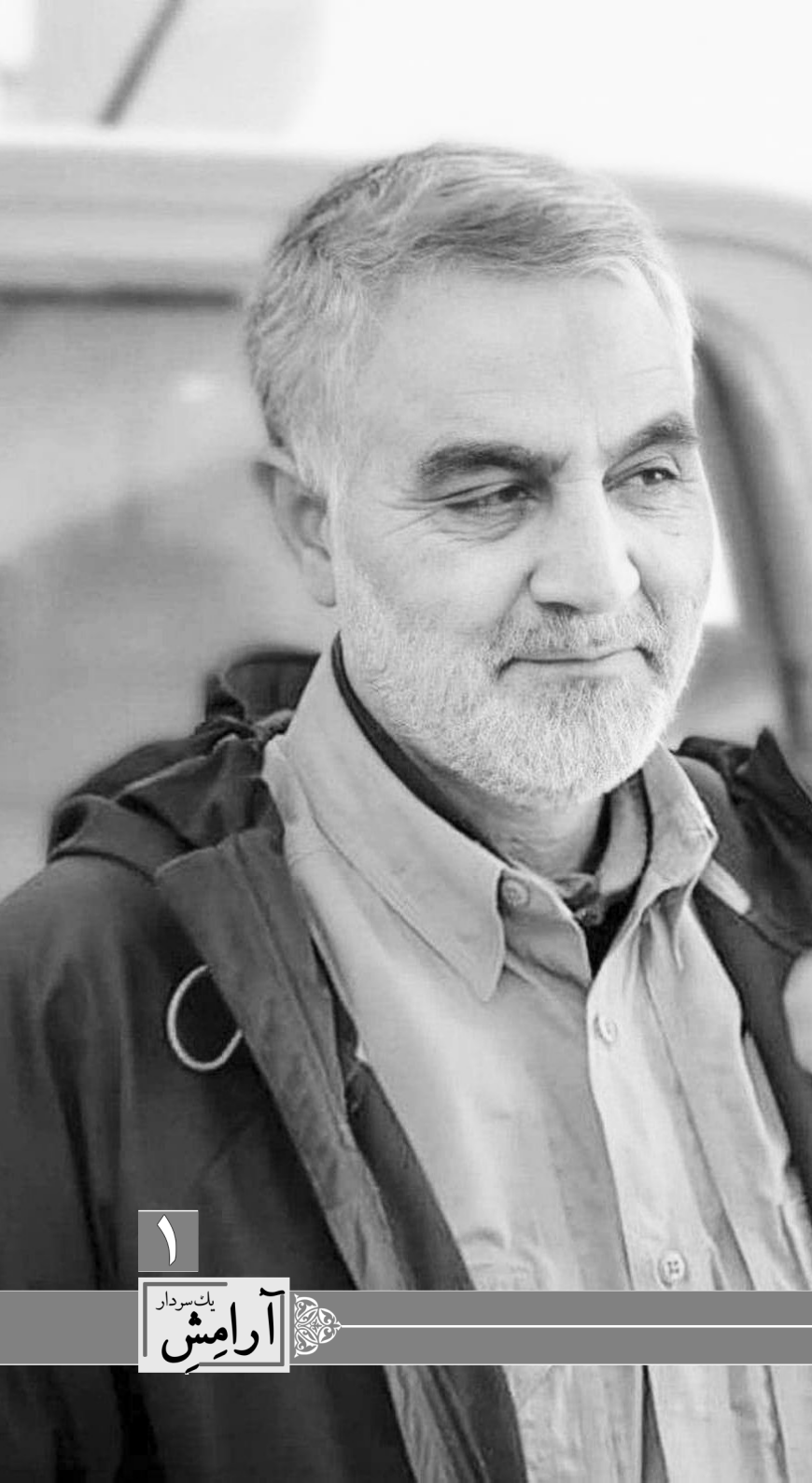
آرامش





قرار بود عملیات کنیم؛ خط هنوز آرام بود. با بچه‌ها نشستیم بودیم دورهم. یک دفعه یک موتوری آمد، از بغلمان رد شد و رفت جلو. گفتم: زود جلویش را بگیرید، نگذارید برود به آن سمت. صورتش را پوشانده بود. ایستاد و چپیه‌اش را کنار زد. حاج قاسم بود. گفتم: «حاجی، می‌دانید اصلاً اگر دست دشمن بیفتد چه اتفاقی برای امت اسلام و جبهه مظلومین می‌افتد؟» نگاهم کرد. گفت: «من می‌دانم کی شهید می‌شوم، نگران نباش، اجازه بده بروم، گره به کار افتاده، اگر نروم خیلی شهید می‌دهیم.»





يك سردار

آرامش





فرودگاه بغداد هواپیمای ما را نشانده. آمریکایی‌ها وارد هواپیما شدند و با دوربین‌هایشان چهره مسافران را اسکن می‌کردند تا با تصویری که از حاج قاسم داشتند، تطبیق دهند. حاجی را داخل کابین هواپیما مخفی کرده بودم. آنها بدون توجه به کابین، دست از پا دراز تر رفتند. هواپیما از فرودگاه بغداد بلند شد. بعد از اینکه به فرودگاه دمشق رسیدیم و پیاده شدیم، حاجی بوسه‌ای به پیشانی من زد. گفتم: حاج آقا من آرزو دارم پیش مرگ شما باشم. او خنده ملیحی کرد و در کمال آرامش، اشک از دیدگانش سرازیر شد.





يك سردار

آرامش





بوکمال آخرین سنگرداعشی‌ها بود که ریشه‌شان را کندیم. دیگر دشمنی باقی نمانده بود. حاجی آمده بود به بچه‌ها خداقوت بگوید. نشستم کنارش. گفتم: حاجی! جنگ دیگر تمام شده، با اجازه شما من برگردم سر درس و زندگی‌م. سفره جنگ را جمع کردند، ما جا ماندیم از قافله شهدا. دستم را گرفت در دستش و فشار داد و گفت: «بزودی جنگ سنگینی خواهیم داشت که همه شهدای دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم آرزو می‌کنند کاش بودند و در این جنگ کنار شما می‌جنگیدند.»





مەشھۇر ھەيۋەت



يەكسۇدار

آرامش





خرداد سال ۱۳۹۲ قرار بود با هفت تن بار ممنوعه (سلاح و مهمات) به سمت دمشق پرواز کنیم. دویست مسافر هم داشتیم که یکی از آنها حاج قاسم بود. حاجی مرا به اسم می‌شناخت. قبل از ورود به آسمان کشور عراق باید از برج مراقبت فرودگاه بغداد اجازه عبور می‌گرفتم. ابتدا اجازه عبور صادر شد ولی چند دقیقه بعد پیام داد که هواپیما را در فرودگاه بغداد بنشانم. کنترل فرودگاه بغداد به دست آمریکایی‌ها بود. مسئول مراقبت برج در کمال خونسردی گفت: در صورت سرپیچی، هواپیما را می‌زنیم. یک ربع ساعت با او کلنجار می‌رفتم ولی فایده‌ای نداشت. طی این مدت حاج قاسم با همان آرامش همیشگی کنار من نشسته بود.





يك سردار

آرامش





حاجی می‌خواست به منطقه‌ای برود که هم در آنجا داعش حضور داشت و هم مزدوران آمریکایی! بیشتر کارهای شناسایی و ارزیابی را خودش انجام می‌داد. وارد بالگرد شدیم. گاهی اوقات قرآن می‌خواند و گاهی در دفترچه‌اش یادداشت برداری می‌کرد. به منطقه حنف عراق نزدیک می‌شدیم که چند بالگرد اطرافمان دیدیم! وقتی دیدم پرچم آمریکا روی آنها نقش بسته از استرس بدنم بی‌حال شد. مدام به خلبان ما بیسیم می‌زدند که این منطقه را ترک کنید. اما حاجی گفت: «به راهتان ادامه دهید.» انگار نه انگار خبری شده! آرام آرام در حال یادداشت برداری بود. از آرامشی که داشت من هم آرام شدم. سرانجام بالگردهای آمریکایی رهایمان کردند و به منطقه‌ای که برای شناسایی می‌خواستیم، رسیدیم.





يك سردار

آرامش





بعد از شناسایی، برای تجدید وضو وارد یک خانه شدیم. سپس حاجی را سوار ماشین کردیم و راه افتادیم. هنوز زیاد از آنجا فاصله نگرفته بودیم که ناگهان همان خانه کاملاً منفجر شد. در آن حادثه هفده نفر شهید شدند. حاجی با همان طمأنینه و آرامشی که داشت به من گفت: «حسین! امروز چند بار نزدیک بود شهید شویم، اما حیف!»





يك سردار

آرامش



- ۱- کتاب هزار و دوازدهمین نفر/ ص ۵۶/ راوی: سید محمد حسینی
- ۲- کتاب حاج قاسمی که من می شناسم/ ص ۸۵/ راوی: علی شیرازی
- ۳- کتاب متولد مارس/ ص ۳۷/ راوی: محمود چهارباغ
- ۴- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۲۵/ راوی: اصغر صبوری
- ۵- کتاب متولد مارس/ ص ۷۰/ راوی: ابوحسن
- ۶- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۱۵/ راوی: حسین پورجعفری
- ۷- کتاب ذوالفقار/ ص ۷/ راوی: محمد علی صمدی
- ۸- کتاب هزار و دوازدهمین نفر/ ص ۱۲۸/ راوی: نشریه فکه ۲۰۲
- ۹- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۱۶۳/ راوی: سید حسن نصرالله
- ۱۰- کتاب هزار و دوازدهمین نفر/ ص ۱۵۸/ راوی: محمد رضا حسینی
- ۱۱- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۷۳/ راوی: احمد حمزه ای
- ۱۲- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۳۶/ راوی: مسئول ستاد لشکر فاطمیون
- ۱۳- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۹۷/ راوی: حسین فتاحی
- ۱۴- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۱۵۱/ راوی: ابوبارن
- ۱۵- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۵۹/ راوی: کاظمی کیاسری
- ۱۶- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۳۵/ راوی: علی اکبر مزدآبادی
- ۱۷- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۹۴/ راوی: محمد مهدی دینانی
- ۱۸- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۳۱/ راوی: امیر اسداللهی
- ۱۹- کتاب مالک زمان/ ص ۷۴/ راوی: فرمانده فاطمیون
- ۲۰- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۶۵/ راوی: حسین پورجعفری

سؤال‌الات مسابقه کتابخوانی

- ۱- حاج قاسم گفته بود: «بزودی جنگ سنگینی خواهیم داشت که همه شهدا آرزو می کنند»
 (الف) کاش آن را دریابند.
 (ب) کاش به آن برسند.
 (ج) کاش در آن می جنگیدند.
 (د) کاش در آن شهید شوند.
- ۲- اولین فرماندهی که با فرمانده کل سپاه در قرارگاه کربلا تجدید پیمان کرد، چه کسی بود؟
 (الف) حاج احمد کاظمی
 (ب) حاج حسین خرازی
 (ج) حاج قاسم سلیمانی
 (د) حاج ابراهیم همت
- ۳- خرداد سال ۱۳۹۲ هواپیمای حاج قاسم با چند تن بار ممنوعه (سلاح و مهمات) به سمت دمشق پرواز کرد؟
 (الف) ۵
 (ب) ۷
 (ج) ۹
 (د) ۱۰
- ۴- رئیس سرفرماندهی مشترک عملیات ویژه کدام کشور سردار را بسیار کاریزماتیک توصیف می کند؟
 (الف) سوریه
 (ب) انگلستان
 (ج) اسرائیل
 (د) ایالات متحده
- ۵- وقتی سیدحسن نصرالله به حاج قاسم گفت دشمن مقدمات ترور شما را فراهم کرده، پاسخ چه شنید؟
 (الف) این آرزوی من است.
 (ب) چرا اینقدر دیر؟
 (ج) آنها امکان این کار را ندارند.
 (د) هر چه تقدیر باشد، همان!



۶- عملیات ، اولین عملیاتی بود که در دوران دفاع مقدس با عدم موفقیت روبرو شد.

الف) محرم (ب) رمضان

ج) کربلای ۵ (د) بیت المقدس

۷- حاج قاسم کدام رمان را به دوستش سفارش داده بود تا برایش پیدا کند؟

الف) بینوایان (ب) شازده کوچولو

ج) دختر شینا (د) ریشه‌ها

۸- حاج قاسم در کدام عملیات از ناحیه پا ترکش خورد؟

الف) کربلای ۵ (ب) رمضان

ج) کربلای ۴ (د) بیت المقدس

۹- در عملیات‌هایی که سردار حضور داشت، بیشتر کارهای شناسایی و ارزیابی را چه کسی انجام می‌داد؟

الف) مسئول اطلاعات (ب) نیروهای زبده

ج) خود حاج قاسم (د) نیروهای اطلاعاتی

۱۰- تیتریکی از مهمترین مجله‌های آمریکایی در مورد حاج قاسم چه بود؟

الف) سردار خشن (ب) سردار دلاور

ج) سردار بی‌جایگزین (د) سردار جسور